

نادر میرزا قاجار

نادر میرزا قاجار مؤلف تاریخ تبریز از دانشمندان و مؤلفین دوره ناصرالدین شاه قاجار بود در سال ۱۲۴۲ قمری در استرآباد متولد و در ۱۳۰۳ قمری در تبریز در گذشته پدرش بدیع الزمان میرزا ملقب بصاحب اختیار و جدش محمدقلی میرزا ملک آرا پسر فتحعلی شاه قاجار است نادر میرزا دوران کودکی خود را در استرآباد گذرانیده پس از وفات فتحعلی شاه با پدرش بدیع الزمان میرزا بطهران آمده مشغول تحصیلات مقدماتی خود شد بعد از برقراری سلطنت محمدشاه و صدارت حاج میرزا آقاسی بدیع الزمان میرزا مأموریت آذربایجان یافته به تبریز آمد و نادر میرزا در طهران مشغول تحصیل بود بعضی از شاهزادگان قاجار که در ایالات و ولایات حکومت داشتند با پادشاهی محمدشاه مخالفت آغاز کرده و علم طغیان برافراشتند از آنجمله شاهزاده علی میرزا ظل سلطان بود که پس از وفات فتحعلی شاه خود را علیشاه نامیده و در طهران به تخت نشست و چهل روز تمام ادعای سلطنت کرده خود را جانشین پدر اعلام نمود نامش را در خطبه عادلشاه گفتند و بر سیم و زر نام او را نقش کردند قسمت مهمی از خزائن و جواهرات سلطنتی و اشیاء نفیسه قیمتی در دست او بود موقع حرکت محمدشاه از تبریز بطهران او نیز با عده کثیری سرباز و سواره نظام و چندین عرّاده توپ از طهران بطرف قزوین حرکت کرد و در نزدیکی قزوین تلافی فریقین اتفاق افتاد و با لشکر محمدشاه جنگ آغاز شد لیکن قشون ظل سلطان شکست خورده و پراکنده شدند بدین جهت اغلب شاهزادگان و پسران فتحعلی شاه دستگیر و محبوس و بعضی از آنها از چشم نیز نابینا گردیدند بدیع الزمان میرزا نیز جزو آنها محبوس شد و آنها ده نفر بودند ۱- حسنعلی میرزا شجاع السلطنه ۲- علیقلی میرزا رکن الدوله ۳- محمدتقی میرزا حسام السلطنه ۴- اماموپردی میرزا کشیکچی باشی ۵- شیخعلی

میرزا شیخ الملوك ۶- محمدحسین میرزا حشمةالدوله ۷- بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار ۸- محمود میرزا ۹- اسماعیل میرزا ، این نه نفر در قلعه اردبیل محبوس بودند بعداً علی میرزا ظل سلطان نیز که در طهران به تخت سلطنت نشسته بود بعد از شکست خوردن قوشون خود در امامزاده قاسم می نشست با وساطت بعضی از نزدیکان محمدشاه اجازه مسافرت بمکه گرفت پس از حرکت از طهران در بین راه مأمورین او را دستگیر و بمراغه بردند و از آنجا بقلعه اردبیل فرستاده نزد نه نفر شاهزادگان در قلعه اردبیل محبوس و توقیف گردید تا سال ۱۲۵۴ یعنی قریب بچهار سال این شاهزادگان در قلعه اردبیل محبوس بودند چند نفر از آنها از قلعه فرار کرده بروسیه پناهنده شدند (۱).

(۱) داستان فرار آنها بسیار شنیدنی است رکن الدوله علیقلی میرزا در میان شاهزادگان محبوس قلعه اردبیل بسیار زیور بود بخيال گناشت که وسیله مغری پیدا کند بلکه بتواند از قلعه اردبیل فرار کند مکنون خاطر خود را بکسی اظهار نکرد و شاهزادگان را بدور خود جمع کرده گفت درخواست کنیم برای ما محبوسین حمای درتوی قلعه درست کنند تا از زحمت بیرون رفتن خلاص شویم ما شاهزادگان اگر چه بازداشت شده ایم اما شاهزاده هستیم و همیشه در کمال استراحت زندگانی میکردیم و هر یک از ما در شهری حکمران بودیم و در بستر استراحت می غنودیم برای ما بسیار صعب و دشوار است که در حمامهای عمومی در میان مردمان نا اهل که بعضی حرفهای نامناسب در حق ما میگویند استحمام کنیم و برای دولت نیز اینمطلب و هن آور است شاهزادگان بالاتفاق حرف او را پسندیده و قبول کردند به میرزا محمدخان امیر نظام زنگنه نامه ای نوشتند که اگر از مال خویشتن سیصد تومان بماندل کنی درتوی قلعه حمای بنا میکنیم و از زحمت بیرون رفتن خلاص میشویم و هر یک از شاهزادگان کنار مکتوب را امضا و مهر نمودند امیر نظام تقاضای آنها را قبول و سیصد تومان فرستاد شاهزاده رکن الدوله متصدی ساختن حمام شد در آنروزها مهدقلی میرزا پسر نایب السلطنه حکومت اردبیل داشت و حاج علی اصغر خواجه سرای وزیر و همه کاره او بود هر روز بدان قلعه آمده شاهزادگان را بازرسی میکرد ولی از مقصود رکن الدوله در ساختن حمام غافل بود رکن الدوله محمد ابراهیم خان برادرزن خود را محرمانه بقزوین فرستاد و برای حفر جای حمام و چاه آن دو نفر مقنی آورده مشغول کنندن جای حمام شدند محرمانه به آن دو نفر بقیه در صفحه بعد

بالجمله مادر نادر میرزا از محمدشاه اجازه گرفته با پسرش برای دیدن همسر

اجرت گزافی وعده داد و گفت از جای حمام يك نقب به بیرون قلعه بزنند بطوریکه از میان خندق کنار قلعه سر بر آورد و خندقی که در کنار قلعه بود همیشه پر از آب بود لیکن تصادفاً در آنسال که خشکسالی شده بود خندق خشک بود بالجمله مقنیان مشغول کار شده نقب را در چندین روز تمام کردند و خاکهای آنرا در توی قلعه با خاک جای حمام يك جا انباشتند و يك سر نقب را از بیرون قلعه توی خندق بر آورده بروی آن سنگی نهاده با خس و خاشاک پنهان کردند رکن الدوله بعد از اتمام نقب محمد ابراهیم خانرا بیرون فرستاد تا ده رأس اسب تندرو خریده و در قریه کلخوران نزدیک اردبیل نگاهدارد و چنین وانمود کند که اسب ها را برای فر به شدن در چمنزار کلخوران پرورش میدهد که در قزوین بفروشد و سودی ببرد حاج علی اصغر خواجه وزیر مهدیقلی میرزا از اندیشه فرار مجبوسین ظنین شده به قلعه آمده آنها را با اندرز و پند و وعده و وعید آگاه ساخت آنها تماماً در پاسخ سو گند یاد نموده و اطمینان خاطر دادند و گفتند چگونه میتوان ازین قلعه محکم و سد سدید بیرون شد خواجه مطمئن شده پی کار خود رفت رکن الدوله خواست عقیده سایر شاهزادگانرا بفهمد که آنها نیز حاضر بفرار هستند یا نه شاهزادگانرا جمع کرده گفت تا چند در این محبس تنگ و تاریک بسر خواهیم برد گفتند چاره چیست گفت آنچه من میگویم اگر بپذیرید خلاص میشویم گفتند آن چیست گفت ما شاهزادگان رزمها کرده و جنگها دیده ایم هر يك شمشیری بدست آورده به نگهبانان و قراولان حمله کرده همه را از تیغ بگذرانیم و از قلعه بدر شویم مقصودش این بود که از عقیده آنها درباره فرار مطلع شود آنها تماماً این پیشنهاد را رد کرده و گفتند محال است چگونه میتوانیم بدین جماعت غلبه کنیم ما ده تن هستیم آنها چندین صد نفر هستند در این راه ما تلف میشویم رکن الدوله گفت کسی که از جان نگذرد فتح و ظفر نمی یابد دیگر با آنها سخن نگفت و شاهزادگان متفرق شدند شب هنگام شش ساعت از شب یکشنبه ۲۶ ربیع الثانی گذشته سال ۱۲۵۴ رکن الدوله با ظل سلطان و اماموردی میرزا کشیکچی باشی هرسه تن محرمانه بر سر نقب آمده و از قلعه بیرون شدند قبلا به محمد ابراهیمخان بیغام داده بود که در ساعت معین اسبها را با يك نفر راهنما در دم خندق حاضر کند موقع خارج شدن از نقب زن رکن الدوله آمده آه و زاری کرد که شما فرار میکنید فردا آمده نصراله میرزا پسر مرا میکشند رکن الدوله گفت آنرا هم می بریم با زن خود وداع کرده پسر خود را برداشت و از سوراخ نقب بیرون شدند ظل سلطان از هول و هیبت وحشت زده شده مدهوش بود و نمی توانست از سوراخ نقب بیرون شود با مر رکن الدوله ریسمانی بکمر او بسته بیرون کشیدند هر چهار تن با چند نفر نوکران به اسب سوار شده مثل برق بطرف مرز روسیه حرکت کردند ظل سلطان نمی توانست روی اسب بنشیند.

بقیه در صفحه بعد

خود به آذربایجان آمد و نادر میرزا در تبریز مانده در اثر عشق و علاقه خود به تحصیل علم و ذوق سرشاری که به ادبیات فارسی و عربی داشت در اندک زمانی از استادان و دانشمندان آن عصر ملامحمدعلی فدوی و آقامیرزا احمد مجتهد و فرزندان وی میرزا لطفعلی امام جمعه و میرزا جعفر و ملامحمود طسوجی علوم ادبی فارسی و عربی را تحصیل و تکمیل نمود و در این ضمن مشغول جمع آوری کتب گردید و خود در تاریخ تبریز چنین مینویسد (هنر این بود که بدان روز گار کتب ادبی بسی نایاب و گرانبها بود چه صنعت بی نظیر چاپ هنوز بایران کامل نبود یک دو کارخانه این کار را بود که بهمان انتشار قرآن کریم و زادالمعاد و کتب اخبار اقتصار همی کردند من نام قاموس و صحاح را شنیده بودم یک جلد کنزاللغه فرسوده بدست آوردم اگر یک روز نزد من بود یکماه صاحب آن نسخه بردی با اینهمه شوق من بفرار گرفتن ادب چندان بود

یک نفر نوکر عقب وی سوار شده او را از کمر گرفت و همین طور در تاریکی شب بهسراهی راهنما تا سحر گاهان تاختند و بمرز روسیه نزدیک شدند و دو ساعت از روز گذشته به قراولخانه سرحد روسیه رسیدند قراولان روسی آنها را بازداشت نموده به کاپتان خود اسامی آنها را اطلاع داد از قضا کاپتان ملسوف نام داشت که نایب گریبا یدوف بود که در شورش طهران در سال ۱۲۴۳ مقتول شده بود ملسوف در آن قضیه در طهران در قونسولخانه بود و سعی و حمایت علی میرزا ظل سلطان از خطر مرگ نجات یافته بود در مقابل این خوبی و جوانمردی که ظل سلطان در حق او کرده بود پناهندگان را قبول نموده و راه داد که بخاک روسیه بروند و همواره از آنها طرفداری کرده و اسباب استراحت آنها را فراهم می نمود از آن طرف چون روز شد نگهبانان به قلعه آمده از فراریان مطلع شدند در حال به حاج علی اصغر خواجه خبر دادند او با عجله به قلعه آمده از قضایا مطلع شد بیچاره زن رکن الدوله را عتاب خطاب کرده با چوب سر و صورت او میزد او نیز سوراخ نقب را نشان داد و گفت که از آنجا فرار کردند ما چه تقصیر داریم حاج علی اصغر خواجه با چند سواره چاباری خود را بر سرحد روسیه رسانیده و در قراولخانه روسیه با شاهزادگان فراری ملاقات نمود و خواست با حیل و تزویر و اصرار و الحاح و وعدو وعید بهر نحو است آنها را برگرداند ایشان بریش او خندیده و مسخره کردند و از پیش خود رانندند خواجه نامبرده خائباً و خاسراً به اردبیل مراجعت کرده بقیه شاهزادگان مجبوس را بکنده و زنجیر کشیده و بر تعداد نگهبانان افزودند تا مواظبت و مراقبت کامل نمایند که این قضیه تکرار نشود.

که اگر میرزا احمد مجتهد با فرزندان از برزن سواره گذار کردند می ملازمت رکاب آنان نموده يك شعریا يك مسئله را استفاده همی‌کردم امام جمعه رحمة الله علیه ذهن و ذوق من پسندیده بود روزی با پدرم فرمود این برنا را ملکه نیکست حیف باشد و روا نیست که تعلم بیفایده نماید مؤدب استان باید که تربیت کند و علم و ادب را با قوانین آن بیاموزد پدرم عرض کرد هر که را از طلاب می‌پسندید مزد او را مقرر دارید بیاید آن بزرگوار از مردم طسوج مردی را که محمود نام داشت مزد او را هر ماه پنج تومان معین کردند این مزد را بدان روزگار هیچکس بمعلمی ندادی.

نادر میرزا پس از تکمیل تحصیلات خود در بیست پنج سالگی عهده‌دار امور دیوانی شده و در خدمت مظفر الدین میرزا ولیعهد از مقر بین‌گرددیده و مأمور تحصیل مالیات دیوانی شد و چندین سال در این مأموریت بود تا اینکه محمد رحیمخان نسقچی باشی در سال ۱۲۹۸ بحکومت و امارت نظام آذربایجان برقرار شد و نادر میرزا که متصدی انبار غله و محصل مالیات دیوانی بود توقیف گردید و در نتیجه ااثیه و دارائی وی تاراج و ضبط شد این واقعه و شرح حبس و توقیف خود را نادر میرزا در پشت جلد کتاب (تهذیب اصلاح المنطق) خطی^۱ که در کتابخانه اخوی (حاج محمد آقا نخجوانی)

۱- (تهذیب اصلاح المنطق) از جمله کتب خطی قدیمی است که فعلا در کتابخانه اخوی حاج محمد نخجوانی است ولی سابقاً در تصرف نادر میرزا بوده چند صفحه از اول و يك صفحه از آخر این کتاب نونویس است و تاریخ تحریر ندارد لیکن از قرائن و جنس کاغذ و شیوه خط معلوم میشود در قرن پنجم یا ششم هجری تحریر شده مؤلف (اصلاح المنطق) ابویوسف یعقوب بن اسحاق معروف بابن السکیت است و تهذیب کننده آن شیخ ابوعلی زکریا یحیی بن علی الخطیب التبریزی است متوفی در سنه (۵۰۲) ابن السکیت از اعظام ادبا و ائمه علم لغت و منطق بوده و ندیم متوکل عباسی و معلم و مربی معتز و مؤید فرزندان وی بود شیعی مذهب و از مجبان حضرت علی و اهل بیت نبوت بوده روزی متوکل بوی گفت که این دو فرزند مرا دوست داری یا حسن حسین پسران حضرت علی را ابن السکیت در جواب گفت قنبر غلام علی را حتی به این دو پسر تو ترجیح میدهم متوکل از این سخن برآشفته بقیه در صفحه بعد

ضمن کتب خطی محفوظ و موجود است بخط خود نوشته و ما عین آنرا در اینمقاله بنظر قارئین محترم میرسانیم تا بقلم شیوای خود نادر میرزا از شرح حال و تاراج اموال آن شاهزاده دانشمند آگاه باشند.

هین دستخط نادر میرزا در پشت جلد کتاب (تهذیب اصلاح المنطق)

بر خوانندگان مسطور مخفی نماناد که منم نادر ابن بدیع الزمان میرزا ملقب بصاحب اختیار قاجار که بیک واسطه بفتح عملی شاه قاجار میرسم و بسه واسطه به نادر شاه افشار و به پنج واسطه بسلطان حسین صفوی پدرم سی سال تمام حکمران استرآباد و دشت قیچاق و بیگلر بیگی تمام حشم تر کمان بود خداوند عالم چنین خواست که پس از فتح عملی شاه در تبریز متوطن شوم پس از آنکه از عمر من بیست پنج سال گذشت متصدی خدمات دیوانی شدم تا اکنون که پنجم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۹۹ هجری و سال ۱۸۸۲ میلادیست و سال عمرم به پنجاه و هفت رسیده است همه ساله یا بالمشار که یا بالتبع حاکم و مباشر بودم و بیشتر خدمات صعبه دیوانی باین بنده رجوع میشد تا در اوائل سال ثیلان ثیل ۱۲۹۸ از دربار خلافت بعلمتی که شرح آن طولانی است محمدرحیمخان نسقچی باشی که چندسالی بود بمدارج اعتبار در حضرت شهریار ترقی کرده بود و بی استحقاق بلقب علاءالدوله و وزارت دربار و منصب سر کشیکچی

سخت هصبانی شد امر کرد زبانش را قطع کردند و تن او را لگدمال نمودند تا جان سپرد این واقعه در سال ۲۴۳ بود آثار زیادی از ابن السکیت در صفحه روزگار مانده و مشهورترین آنها کتب ذیل است ۱- اصلاح المنطق ۲- کتاب الالفاظ ۳- کتاب معانی الشعر الکبیر ۴- کتاب معانی الشعر الصغیر ۵- کتاب سرقات الشعرا ۶- کتاب فیل و افعل ۷- کتاب الحشرات ۸- کتاب الاصوات ۹- کتاب الزیرج ۱۰- کتاب الامثال ۱۱- کتاب المقصور و الممدود ۱۲- کتاب المذکر و المؤنث ۱۳- کتاب الاحیناس ۱۴- کتاب الفرق ۱۵- کتاب السرج و اللجام ۱۶- کتاب الوحوش ۱۷- کتاب الاجل ۱۸- کتاب النوادر ۱۹- کتاب الاضداد ۲۰- کتاب الشجر و النبات ۲۱- کتاب القلب و الابدال .

و رتبه فولگر آغاسی باشی وغیره رسیده و بحکومت آذربایجان و امارت نظام برقرار وارد شد این ضعیف حاکم تبریز و رئیس انبار بار کرده بودم اگر چه لدی الورود بر این بیچاره معلوم بود که این فظ غلیظ کسی نیست که بتوان با او راه رفت و او را میشناختم که معتقد بمذهب اسلام نبود و هرگز نماز نمیکرد و روزه نمیگرفت قساوت قلب او مشهور آفاق بود چون آلوده بودم و بعمل مداخله کرده چاره نداشتیم که بتوانم از عمل استعفا نمایم و چون از سال نه ماه گذشت خبث باطن او اول در حق این بیچاره بروز کرد آنچه بر من گذشت بلا تشبیه خاکم بدهن نزدیک واقعه طّف بود هر چه در این مدت بیست هفت سال از نقد و جنس و اثاث البیت و کتاب و اسلحه اندوخته بودم بتاراج داد و هیچ بمردن من نمانده بود اگر نتیجه پیغمبر آخر الزمان علیه السلام حاج میرزا کاظم و کیل آذربایجان دست مرا نمیگرفت اگر مخلوق بتواند کسی را زنده

۱- حاج میرزا کاظم و کیل ملقب به (اعتضاد الممالک) فرزند میرزا عبدالوهاب و کیل طباطبائی الشهیر بمیرزا پاشا و کیل الرعایا از جمله دانشمندان و نیکوکاران تبریز بود همیشه در خدمات دولتی در تبریز مصدر کارهای عمده بوده با صداقت و درستکاری و وظائف خود را عهده دار بودی چندین دفعه منصب بیگلربیگی شهر تبریز بعهده وی محول بود نادر میرزا در تاریخ تبریز در چندین جا از آن مرحوم نامی برده و در تعریف و توصیف این رادمرد چنین گوید او مردیست بزرگ و بزرگ منش از دودمان ستوده آل طباطبایا این بزرگ مرد حقا که در جهان بی نظیر است یزدان کیهان نیکبها و محاسن در نهاد او نهاده در فضائل و انسانیت آیتی است و در فنون ادب در زبان عرب بر همکنان مزیتی ظاهر دارد و از بیشتر علوم اسلامی بهره مند است در فتوت و جوانمردی اول مردی است نیکدل گوئی خداوند هیچ عیبی در او نیافریده با آنکه جاهی منیع دارد در ملک و جیه است در جای دیگر نوشته شاخ برومند این اصل کریم است من اگر فضائل ذات و کرائم صفات او را بر شمارم گویند حق نعمت و دوستی او گذارده خدای عز و جل داند که سخن بر گرافه گفتن نه کار من است مرا بدین نامه از کسی چشم داشتی نیست پس بشکریم که در این رادمرد از آز و نیاز و نیک و بد چه بودیعت نهاده خلقی و خلقی مطبوع و سخن گفتنی نغز و آوایی بقیه در صفحه بعد

کند آن سید طباطبائی مرا زنده کرده است (بلی باذن الله تعالی زنده کرد امروز شش روز است که ملعون نسقچی باشی خدا نشناس ثانی عمر سعد و خولی و سنان در شهر ارومیه بدون مرض ظاهری فریادی زده بدرك واصل شد با اینکه هیچ چیز برای من و عیال بیچاره من نگذاشته است صد هزار شکر خداوند را که تیرهایی که در

نرم دارد خدای شناس و پاکدل و از لوث معاصی پاک با فضلی ظاهر از بیشتر علوم با بهره و در متر سلات سخت اوستاد چون پدرش بمشهد حسین علیه السلام به نیکان پیوست کار این خاندان شوریده بود پنج برادر مانده بودند همه خرد بناز پرورش یافته مدعی در کمین که شغل پدری بر باید با رنجهای بسیار و خون خوردن بیشمار برادران خرد زیر پر گرفت و چون دایه به پرورد و نگذاشت باد سرد بر آنها وزد تا بیاری ایزد و همت بلندش همکنان بلندی گرفت اکنون بدین شهر بزرگ و درگاه خلافت عظمی شہامت و نبالت مشارالیه با تعظیم است او را سرائی است بنفس بازار همیشه در گشاده است و مرد از صبحگاه تا پاسی از شب گذشته بدانجا نشسته هر جنس از مردم بدانجا تردد کنند و بیشتر بزرگان بدانجا روند خوش به نشینند و خوش بگویند و خوش بخورند و بیاشامند با همه با جبین گشاده و چربی و نرمی مصاحبت کند آنجا خانقاهی است مردم تبریز را که چنو دیگر نباشد و او را سه مضعیف است بدین سرای یکی تابستانی که بجنوب و شمال گشاده است و دو دیگری زمستانی است از اهر سه از رخام صاف است با گستر دنی پاک و هر چه راحت تن و روان را شاید آنجا موجود باشد خادم و سرایدار همواره برای خدمت و پذیرائی مردم بیای ایستاده او را تألیفی است در انساب آل رسول با شرح بسطی بزرگ که تا کنون در علم انساب کتابی بآن کمال تصنیف نشده است افسوس که هنوز از سواد به بیاض نبرده خاندان این رادمرد بدین شهر بشہامت معروفند (انتہی آن مرحوم در سال ۱۲۴۶ قمری در تبریز متولد و در سنه ۱۳۴۱ در نود و پنج سالگی در تبریز وفات یافته کتابخانه بسیار عالی داشت در سال ۱۳۰۰ قمری کلیله و دمنه را تصحیح نموده بخط میرزا باقر خوشنویس بطبع رسانیده که بهترین و خوش خطترین کتاب چاپی آن عصر است و از جمله آثار آن مرحوم طومار شجره سلسله سادات وهابیه آذربایجانست که در تاریخ ۱۳۱۵ هجری قمری تألیف کرده و آن در خانواده آن مرحوم موجود است پسر بزرگ وی مرحوم اجلال الملك است که از سر دسته آزادیخواهان و مشروطه طلبان تبریز بود و در چندین دوره از تبریز سمت نمایندگی دارالشورای داشت در سال وفات نموده اکنون پسران و برادرزادگان مرحوم اجلال الملك در کمال صداقت و درستکاری در ادبای دولتی مشغول انجام وظیفه هستند .

شبهای تاریک برای قتل آن ناکس من و عیال من می‌انداختیم به نشانه خورد این جهنمی دشمن دین و دشمن پادشاه عدالت و آئین است پوشیده نباشد که همیشه طایفه ضالّه دوآلو دشمن خاندان قویونلو بوده‌اند شاهنشاه جهان بهترین دانایان روی زمین است گذشته‌ازاینکه اجداد این طایفه حضرت ظل‌الله‌را با حيله و تزویر بقتل رسانیده‌اند در اول جلوس شاهنشاه و چندی در آخر سلطنت پادشاه مغفور محمد شاه حسن‌خان سالار پسر اللهیارخان آصف‌الدوله که بنی عم این دوزخی بود در خراسان روگردان شد قریب یک‌هزار مسلمان را در این واقعه جان شیرین بیاد رفت سر بازان مسلم را به اشارت تر کمان فروخت از خزانه ابوالحسن رضا علیه‌السلام هر چه طلا و نقره و جواهر بود برد حتی درهای طلا و مرصع حضرت را کنده صرف جنگ با پادشاه کرد تا خداوند بنیاد او را کند این طایفه دشمن هرگز دوست نمیشوند نمیدانم خداوند تا چه پایه بشاهنشاه قوت قلب و مروت مرحمت فرموده است از جمله اموال این بیچاره که تاراج کردند دو بیست مجلد کتاب ممتاز بود که نسخه آن وجود نداشت چون این نسخه بد خط و فهم آن مشکل بود (تهذیب اصلاح المنطق)^۱ باقی ماند الحمدلله امروز که عصر سه‌شنبه هشتم صفر الخیر یک‌هزار و سیصد و دو هجری است باین‌تورق اتفاق مطالعه افتاد از فضل خداوند متعال و یاری ائمه هدی سلام‌الله علیهم شاهنشاه زاده جوان بخت وارث تاج و تخت مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت ایران را نظر مرحمت باین‌غلام پیر افتاد اول بمنصب و لقب ندیم باشی گری سرافراز شدم پس بمخاطبت در سلام عام مفتخر گردیدم پس بتاریخ بیست و هفتم رمضان المبارک سنه ۱۳۰۱ هجری ناظم شهر و داروغه بازار شدم و دو بیست تومان علاوه بر مقرری گردید خدای بزرگ بر عمر و حشمت و جلال این سایه سایه خود بیفزاید حرره نادر) در حاشیه این صفحه چند

۱- نام این کتاب در پشت صفحه اول بدین عبارت مسطور است (هذا کتاب تهذیب اصلاح المنطق المنسوب لابی یوسف یعقوب ابن اسحاق السکیت تهذیب شیخ ابی زکریا یحیی بن علی الخطیب التبریزی نفع الله به آمین) .

سطری نیز که محتمل است خط حاج میرزا کاظم و کیل الرعايا (اعتضاد السلطنه) باشد مسطور است و تاریخ فوت مرحوم نادر میرزا را نوشته بدین گونه است (شاهزاده نادر میرزا نویسنده این صفحه که از جمله منتخبات روزگار بود روز چهارشنبه دهم صفر المظفر سنه یکهزار و سیصد و سه هجری بعد از ظهر در دارالسلطنه تبریز برحمت ایزدی پیوست (تورفتی و خیالت ماند در دل چنان کز کاروان آتش بمنزل) و این جملات نیز بخط نادر میرزا در پشت صفحه اول مسطور است (من اعزمت ملکاتی و اغلی نشبی و بضاعتی و انا الفقیر تراب اقدام الادبا نادر قاجار) ایضاً این چند سطر بخط آن مرحوم مسطور است (هرچه در بین السطور و حواشی این کتاب بخط خفی ترجمه مانند نوشته شده بلغت طبری است نادر) ایضاً (آن طبری که ترجمه های کوتاه نوشته مردی ادیب نکته دان بوده چه بزبان طبرستان نکته های باریک است که ترجمه بزبان تازی را سزاوار است و بزبانهای دیگر نیست آن مرد این نسخه را من البدو الی الختم مطالعه کرده است شهر رمضان ۱۲۹۶ نادر).

(تالیفات نادر میرزا)

بهترین تالیف و اثر آن مرحوم تاریخ تبریز است که در سال ۱۳۲۳ قمری بقصد چاپ سنگی نوشته شده و يك ثلث آن چاپ شده بقیه دو ثلث بعلمتی که معلوم نیست مدّت قریب بچهل سال متروک و مسکوت مانده بود در سال ۱۳۲۴ شمسی مطابق ۱۳۶۵ قمری یا کمی قبل از آن ب سرمایه کتابخانه اقبال در مطبعه سنگی طهران چاپ شده متأسفانه بسیار بد خط و غلط چاپ شده اغلب مطالب ناقص و ناخوانا است و در چندین جا قسمت تاریخ وقایع سفید است مثلاً در سال یکهزار و دوست نوشته بعد از آن که چند سال است سفید مانده يك نسخه بسیار صحیح و مکمل اخیراً بدست آمده

که بهمت بعضی از دانشمندان محتمل است عنقریب بشکل زیبایی بچاپ برسد نادر میرزا این تاریخ را در اواخر عمر خود نوشته تمام مشاهدات و مسموعات خود را در جغرافیا و تاریخ تبریز بقلم آورده و آنرا بفارسی خالص و بسبک مورخین قدیم مخصوصاً بسبک بیهقی نوشته است تاریخ امرای و حکام طایفه دنبلی را که در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان حکومت کرده اند مفصلاً بقلم آورده همچنین تاریخ سلاطین و امراء قره قویونلو و آق قویونلو را بطور تفصیل ثبت نموده است تاریخ فاجاریه را با شرح و بسط زیاد نوشته علما و رجال و شعرای تبریز را تماماً ثبت نموده مخصوصاً آثار قدیمه و بناهای معتبر و مساجد و جوامع تبریز را با تاریخ تأسیس و نام بانی آنها ذکر نموده فنوات تبریز را اسماً با اسم بقلم آورده مخصوصاً صورت چندین فقره فرامین و مناشیر از سلاطین گذشته در این کتاب ثبت نموده که جنبه تاریخی دارد در آخر کتاب غائله خروج و طغیان شیخ عبیدالله کرد را بطور تفصیل ذکر نموده و ماده تاریخ این قضیه را (طغیان اکراد) ۱۲۹۷ گفته است ایضاً در آخر کتاب داستان حفر کانال (سوئز) را که در تاریخ ۱۲۸۶ قمری مطابق ۱۸۸۹ میلادی افتتاح شد و دریای احمر بدریای مدیترانه متصل گردید و از تمام ممالک اروپا و آسیا و آفریقا نمایندگان و سلاطین دعوت شده در آن افتتاح حاضر و ناظر بودند بشرح و تفصیل نگاشته است و ماده تاریخ این افتتاح را چنین گفته است لمؤلفه (دو دریا باهم اتصال یافت) ۱۲۸۶ نگارنده مقاله نیز این ماده تاریخ را در افتتاح کانال سوئز از آیه شریفه استخراج کرده ام که مناسب حال است (قوله مرج البحرین یلتقیان) ۱۲۸۶ اگرچه داستان افتتاح و تاریخ حفر کانال سوئز بسیار شنیدنی و دانستنی است لیکن بچه مناسبت در تاریخ تبریز ثبت نموده معلوم نشد نادر میرزا غیر از تاریخ تبریز کتابها و تألیفات دیگری نیز دارد که از آنجمله کتاب طباطبائی و کتابی در علم نجوم و کتابی در امثال عرب است که نسخه آنها در دست نیست ولی بعضی از مورخین نام آنها را ذکر کرده اند در کتاب (المآثر و الآثار) صفحه (۱۹۷) در فصل علما و نویسندگان در حق وی چنین نوشته (که فاضلی کامل

بوده شاهد واحد این دعوی کتابی است که در انواع اطعمه و الوان اغذیه ایرانی و کیفیت طبخ و ترکیب و ترتیب هر یک از آشها و خورشها و هر گونه پختنیهای مردم این مملکت از اهالی حضاره و ایلات رحاله فراهم نموده و بفارسی خالص برنگاشته و زمینه مطلب را از روی فرزاندگی زمانی قرار داده و عبارات را بآیات و امثال و نوادر و اخبار و اشعار بر آراسته خدایش از طعامهای بهشت بخوراند که بکاری بکر بر خورده و رنجی معتد به برده) میرزا محمدعلی خان تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان چندین کتاب از آن مرحوم روایت کرده پس از شرح حال او مینویسد که مرحوم نادر میرزا غیر از کتاب طبخای مجموعه نفیسی بعنوان (نوادر نادری) در امثال عرب و کتابی در لغات تشریح اعضای انسانی عربی و کتابی دیگر بفارسی خالص در تاریخ تبریز نوشته کلیه تألیفات آن شاهزاده در نزد اولاد وی میباشد و نسخه لغات تشریح انسانی نزد نگارنده یعنی (مرحوم تربیت) موجود است نادر میرزا در شعر گوئی و چکامه سرائی نیز استاد بوده و طبع و قادی داشت قصیده ای بسبک رود کی در مدح ناصرالدین شاه و مظفرالدین میرزا ولیعهد و مذیل بمدح حاجی میرزا کاظم و کیل اعتضاد السلطنه سروده که پنجاه و دو بیت بوده و در تاریخ تبریز مسطور است سه بیت از مطلع آن نوشته میشود:

زبان من بدهان همچو تیغ بران بود	مرا بروز جوانی لبان خندان بود
مگر مرا بدهان در هزارستان بود	بگناه آنکه سخن کفتمی به انجمنی
تورا است گفتی کعب و جریرو حستان بود	بشعر تازی چونان سوار بودم من

بقیه قصیده بتاریخ تبریز رجوع شود.